

بسپار و بگذر



سکانش دوم: پاییز ۱۴۰۳

زندیک به ایام ولادت حضرت علی «ع» وقتی لیلیز خوش ویدا گمان باز برف و باران و برکت زودتر از شهر خدا حاضلی کرد و لیکنند را از مردم آورد یک روز صبح خیلی زود دختر جوان جادر بختش را درویش گرفته بود و گاهی به دسته گلش افتاده می کرد و گاهی به صریح نور باز بالای رواق افغانه می رفت و می پوشش. چنان در دنیای خودش غرق بود که حتی وقتی دوربیم را برداشتم و از اطرافش عکس گرفتم به حضورم را متوجه نشد. آنقدر داشت به روزه و زهرای با معنویتش از خانهای به خانه می رفت فکر می کرد زیارتنامه را که باز کردم نگاهم باز به دختر پیچیده شده در عطر گل و سفیدی جادر بخت افتاده کنایه خالده ام باز هم تو گوشم پیچید، دعا کن برای خودم و برای همه.

سکائیں سوم:
پایم را کہ از رواق بیرون گذاشتم سوز برف
به صورتم زد. گوشی ام صدا داد. پیام پسر
هفده ساله ام با یک استیکر خنده روی صفحہ
نقش بست: مامان امروز مدرسه ها تعطیل شد
نہار چہ داریم؟

عکس: حمیدہ وحیدی / شہر آرا

سكانس اول: پاییز ۱۳۸۱

روزنامه‌نگار
حسینه حیدری



روزنامه نگار
حمیده وحیدی

تباخوار

مبارزه سیاسی برای تمدن اسلام

ت. در ادامه کتاب پس از مختصری درباره فقهیهی «مکتب سیاسی»، «اندیشه فرهنگی سیاسی» و «مآجاری امام رضا(ع) پرداخته‌است. از توضیح این کتاب است: «گاهی یک امام دیگر در دلی می‌شود که یکی را به صلح می‌شود. گاهی یک امام دست به قیام می‌زند و برای حفظ اسلام خون خود را نثار می‌کند. گاهی نیز یک امام یک فرایند پیچیده سیاسی، ولایت مهدی خلیفه غاصب را می‌پذیرد و این گونه مبارزه خود علیه دستگاه طاغوت را، دل دستگاه جور و فساد پیش می‌برد. کتاب تمدن رضوی امام‌آقای همین مبارزه سیاسی پیچیده است که

توسط امام رضا^(ع) شکل گرفته است.^{۳۱}
هدف نویسنده اما صرفاً بیان شیوه
مبارزاتی خاص امام رضا^(ع) با مأمون
و بررسی اوج سیاست ورزی و کبایت
امام رضا^(ع) در مقابله با یک خلیفه نیرک
نبوده است. موسی نجفی در این کتاب
حرکت عظیم اسلام، در اصلاح حرکت
تمدن اصیل اسلامی را مورد بررسی
قرار داده است.

اول

روزگار غریب ابوالقاسم

مروری بر زندگی پرفرازونشیب دکتر ابوالقاسم بختیار نخستین یزشک جراح ایرانی که ۱۹ دیماه سال ۱۳۴۹ در آرامگاه توس آرام گرفت

به نام نامی فردوسی


 آزاده چشمه سنی
 نویسنده

حاجی حسن خان چمپانمه
 زده گوشه حیاط و همین طور
 خیره مانده به آب خون آلود
 کنار حوض و انبوه پارچه های
 سفیدی که زن ها هرچه چنگ
 می اندازند، پاک نمی شود.
 دقایقی است صدای شیون
 نوازش فروکش کرده. زنی از
 پان ایل را که به تاژی می شناسد، خبر کرده اند.
 باید این طفل بی مادر را سر دهد. از وقتی
 پسر خورده به خواب رفته و این سکوت تلخ
 جای خود را به هلهله هایی داده که هرگز از
 روی هیچ زن بیرون نیاید. قابله حلج کنان
 بوض حیاط را طی می کند و وقتی به خانه
 سس خان می رسد سری از روی تاسف تکان
 می دهد و می رود. پدر حاجی حسن خان از دور
 تماشا می پسر عزادارش ننسته. پسری که حالا
 بد نوزاد نورسیده اش را تنگ در آغوش می گرفت
 می بویید. نمی آید می شنید کنش. حرفی
 نمی زد. چیزی نمی گوید. شینج مرهمی حریف
 دوده سنگین دل حاجی حسن خان نمی شود.
 قطعی اختیار شعری از شاهنامه می ریزد روی
 بپاش. حاجی حسن خان پلکی می زند. بد
 بروروی می شود. حسی از تاریکی مطلق که دلش
 نیتن زن را نویش ریخته بود به جانش. این چند
 ست شعر از فردوسی، نقطه های روشن امید
 دند. اولین چیزی که بعد از خیر فوت همسرش
 زنان می آورد یک کلمه بود: «ابوالقاسم». نامش
 می گذارد. ابوالقاسم. از سر راهش به شاعری که
 رفت اندازد. جهان تاریک دلش را روشن کرد.



ازاده چشمه سبز

ده سالگی ش را به زانوگرفت و شد شاگرد بقال
دکانی در بوجین. اما از بخت بد، ابله و بیال
و زورگراش شد. از کارا خراجش کردند و ابله بار
پاره چه پاره ای ابله دزد به زیر انداخت و رفت در
دکان کفاشی. مدتی بعد هم دوره گرد شد. تن
پاره های داشت. پارچه ها را می گذاشت روی
کاری و راه می افتد تو کی چه داران ۲۵ سال
بود و عمر کوتاهی در تنبیه های زندگی
پسیده بود تا در فرازهایش. ابله همه. امید
تنها دارایی تمام نشدنی زندگی ابله بود. بالاخر
به گوش رسید بی بی مام میگویم بختیاری برای
سیرهایش دنبال یک نفر باسادی می گردد قبل از
رفتن به دیرال. خواندن و نوشتن دار چه های
بدهد. ابوالقاسم هرچه ندانست. دوا داشت و
خیلی زود تبدیل شد به معلم سرخانه چه های
بی بی مام میگویم و خیلی زود تو دستگاه های
خودم به یکی از افراد معتمد تبدیل شد. وقتی
فرار شد چه های برای ادامه تحصیل تا صافنا

همراهی کند. در دلس غوغا بود. این نزدیک ترین
رویاورویی او با یک مدرسه واقعی بود. هر روز به
هر ترفندی که بود، خودش را می‌رساند پشت
در کلاس درس و پنهانی تلمذ می‌کرد و شب‌ها
کنار چچه‌ها می‌نشست پای نوشتن تکالیف تا
بیشتر بیاومزد. بعدتر راهی تهران شدند. این بار
دبیرستان البرز! او در ققامت مردی چهل و چند
ساله، نوجوان مشتاقی بود که پشت کلاس‌ها جا
خوش می‌کرد. جردن، مدیر دبیرستان البرز، مرد
خوش قلبی بود. خودش استین بالازد و پذیرفت
به تنهایی او را آموزش دهد. او بوقلامس ۴۶ ساله
بود که دبیر گرفت!

روزگار غریب دانشجویی

دکتر راینسون یکی از معلمان دبیرستان البرز بود. اقتصاد درس می داد. از آمریکا آمده بود. نگاه به چشم های مشتاق ابوالقاسم که می انداخت، تا ته قصه را می خواند. کمتر کسی شبیه به او

در جوار شاعر توس

خودش با همان دست هایی که روزگاری دوره گردی اش را در محل می چرخاند، آجرهای واحد کاشی کشا فی دانشکده تهران را روی می چید. می خواستند اولین دانشکده پزشکی را در پایتخت افتتاح کنند و حالا دکتر بختیار فارغ از عنوان و تخصص و تجربه، عاشقانه به میدان آمده بود. هلهن، همسرش شش اولین مدرسه رستواری را در ایران تأسیس کرد. دکتر بختیار آن روزها رئیس بیمارستان آملی، مدیر بیمارستان امام خمینی و معاون جراح ارشد شرکت نفت ایران و انگلیس به عنوان نخستین می رفت تا دامنه خدماتش گسترده تر شود. آن چنان که همسرش هلهن با وقتی که به ایران می آمد، به شهرهای مختلف می رفت و به مناطق محروم در هر ناحیه، خدمت می کرد. آن قدر که نمایش روی کوهی در بختیار و دشتی در همان منطقه منادگار بود. دکتر بختیار تا ۴۰ سالگی مسئول خوزستان بود و بالاخره سال ۱۳۴۱ به تهران برگشت. او دیگر خیلی خسته بود. تمام عمرش را به کار و خدمت و تحصیل گذرانده بود و ولایت از آنکه در سال ۱۳۴۲ از عمری خدمات ریزنده اش قهرمانی شد، به خانه برگشت و بار دیگر وصیت نامه اش را باز نویسی کرد. این بار بند پویشی و به وصیت هایش افزود. او دلنگت بود و

برای نوشتن این مطلب از اطلاعات خبرگزاری ایرنا، روزنامه دنیای اقتصاد و کتاب «نخستین‌ها» تألیف دکتر شمس شریعت، استفاده شده است.

مهربانی ترگل

زرد کالوا تو ی یک وجب جا از یک قالی صحن عتیق نشسته بود. دست های کوچکش به کمکش آمده بودند تا آرزوهایش را طلب کند. بعد رویه روی دوربین موبایل مادرش بلند شد و با خانم صدپور و هم کلاسی هایش حرف زد: «سلام خانم من رفتم حرم. من نائباالزیارت شما و دوستان خوم در کلاس سوم ۲». بعد فیلم را قطع کرد، گوشی را از مادرش گرفت تا دیدنوی دیگری ضبط کند. خطاب به کسی که با همه برایش فرق می کرد. «آیا باز که خیلی دوستش داشت و حالا دوستش با شکر آب شده بود و تگل هم می خورد: «آیا باز من خیلی دوستت دارم. من اودمم حرم برات خیلی دعا کردم. ایسا...!...» همین چند ثانیه بیشتر از ساعت ها مدرسه درس داشت! درس مهربانی. جایی روی دیوار خانه رفیقی نستعلیقی خوانده بود که می گفت: «آدمها تنها به مهر از یکدیگر برترند...» تگل تمام مهربانی اش را به رغل برفته بود و آمده بود حرم. حرف هایش را که زد، رو به گنبد طلا نشست و سکوت شد. حالا تویت رفافت با امام مهربانی داشت.

چکاما

دلم برای تو تنگ است

رآن کرانه که دل با ستاره همزاد است به من اجازه ی در اوج پریدن داده است
 رآن کرانه که همواره یک نفر آنجاست که در پذیرش مهمان همیشه آماده است
 رآن کرانه که خورشید پیش یک گنبد بدون رنگ ز بازار حسن افتاده است
 همیشه از تو سرودن جز سخت و شیرین است شبیه تیشه زدن های سخت فرهاد است
 مژالمی که کند از خود هنوز آهویی که بین دامن و گناهت کدام سیادت است
 سؤال که دست خود نیست این در غمگین همان دلپس است جامانده در توهرضات است
 بدون غزل بی کنایه می گویم دلم برای تو تنگ است، شعر من ساده است

سید حمید رضا برقی

روزانه
فرهنگی-اجتماعی-اطلاعاتی-سراسری

صاحب امتیاز
شهرداری مشهد

مدیرمسئول
سید مهین موسوی مهر

سرمدیر
سید سجاد طالع هاشمی

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

نشانی: خیابان کوهسنگی
ایبندی کوهسنگی ۱۵

دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۱۰۵

نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

رابطه عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۵

شاره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹۱

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با
اسکن این کد دنبال کنید



میتوان نامه اخلاق حرفه‌ای



سایت شهرآرا نیوز را با
اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

۶°

↑

۲°

↓

۷۴٪

☀️

۵

ظهر

🕒

۲

صبح

🕒

۰

شب

🕒

۲

عصر

🕒

دمای هوای مشهد

● اذان ظهر ۱۱:۳۸:۲۰ ● نیمه شب شرعی ۲۶:۵۳:۲۲

● غروب آفتاب ۱۶:۳۳:۲۳ ● اذان صبح فردا ۰۵:۱۳:۳۱

● اذان مغرب ۱۶:۵۳:۳۵ ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۳:۱۲

امام رضا (ع):

از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن، این است که در دل، او را دوست بدارد، با مالش به او کمک بپرساند، او را در برابر کسی که به وی ستم کند، یاری دهد، اگر مسلمانان غنیمت و خراجی داشتند و او غایب بود، سهم او را برایش بگیرد، هرگاه درگذشت، تاقیرش او را تشییع کند، به او ستم نکند، با او دغلی نکند، به او حیانت نکند، او را وا نگذارد، از او غیبت نکند، دروغ گویش نشمارد.

قضاء حقوق المؤمنين

عکس

زائر

A young girl with a gentle smile, wearing a black hijab and a blue dress with white lace cuffs, sits on a red patterned carpet. Behind her, the large, illuminated golden dome of the Imam Reza Shrine is visible at night, with other visitors in the background.

عکس: ملیحه ابراهیمی / شهر آرا